

## بررسی شروه‌خوانی و شروه‌سرایی به گویش لری در شهرستان کهگیلویه

محمدحسین کرمی\*

سیدبرزو جمالیانزاده\*\*

### چکیده

واژه «شروه» را «آواز، آهنگ و بانگ» معنی کرده‌اند. در کهگیلویه، شروه (داغ‌نامه، مرثیه و سوگ‌سرایی) محزون‌ترین آوازی است که در سوگ، با آوایی سنگین و ممتد، به وسیله زنان شروه‌گو و گاه مردان مرثیه‌سرا خوانده می‌شود. مفاهیم شروه‌ها، به همراه صدا و لحن مطبوع آن، شنونده عزادار را طوری مسحور و متأثر می‌کند که با پدیده مرگ سازگاری بیشتری نشان می‌دهد. برای اجرای این آواز، صدایی قوی، رسا و گیرا لازم است. معمولاً زنان سرودخوان، خود شروه‌گوهای بسیار خوبی می‌باشند و شروه محصول طبع ایشان است. زنان شروه‌گو در ابیات شروه، خصایل نیک شخص متوفی را برشمرده و به نوحه‌سرایی می‌پردازند. در این مقاله، انواع شروه در گویش‌های کشور با ذکر شواهد شعری، تقسیم‌بندی شروه، وزن و قالب آن بررسی و کاویده شده است.

کلید واژه‌ها: شروه، مرثیه، موسیقی، کهگیلویه.

---

\* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز. jamaliyanzade@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۶

## ۱. مقدمه

زبان گهواره تمدن انسان، شجره‌نامه وی و اولین شیوه خودابرازی بشر است. زبان شناسنامه و تاریخ گذشته هر قوم و ملت است. در کشور ما، ایران، تنوع زبان، گویش و لهجه وجود دارد و هر یک از این گویش‌ها و زبان‌ها، به عنوان زبان مادری یکی از اقوام ایرانی، بخش مهمی از فرهنگ و هویت آنان به حساب می‌آید. این گویش‌ها، سرمایه‌های گران‌قدری می‌باشند که همانند آینه‌ای شفاف، فرهنگ‌های گوناگون سرزمین‌مان را می‌نمایانند.

یکی از این گویش‌ها، گویش لری رایج در استان کهگیلویه و بویراحمد است. این گویش یکی از گویش‌های جنوب غربی ایران به شمار می‌آید. گویش لری همانند گویش معیار فارسی، نواده‌ای از پارسی میانه است و واژه‌های آن، همانندی‌های بسیاری با گویش معیار فارسی دارد. در شهرستان کهگیلویه، سروده‌ها و آوازهای آهنگین و دلنشین گوناگون، مانند طول چپ (طبل چپ)، یار یار، شروه... وجود دارد که تنها بخشی از فرهنگ غنی عامیانه و ادبیات شفاهی این استان است.

یکی از این آوازهای معروف لری، سوگ‌سرودهایی است که به آن شروه می‌گویند که در عزاداری و ماتم عزیزان خوانده می‌شود. روش شروه‌سرایی چنین است که زنی خوش‌صدا که با شروه‌های محلی آشنایی دارد، به خواندن ابیات می‌پردازد و زنان با شیون و زاری و رقص مرگ، او را همراهی می‌کنند. زنان عزادار، گاهی نشسته به سر و صورت خود می‌زنند و گاهی در حالت ایستاده، با بالا و پایین آوردن گوشه‌هایی از چادر خود (که به آن رقص مرگ می‌گویند) و یا گیسوان بریده‌شده به عزاداری و پاسخ‌گویی زن نوحه‌خوان می‌پردازند. ابیات نوحه که همگی یادبودی از مردانگی، جوانی و مهربانی نوگذشته است، به زبان و گویش محلی آن‌چنان سوزناک خوانده می‌شود که حتی شنونده‌ای که رابطه نزدیک با شخص مرده ندارد، اندوهگین می‌شود و سنگ‌دلان نیز در برابر آن نوحه‌سرایی‌ها، نمی‌تواند گریان و غمناک نباشند. در شروه خوانی معمولاً شعر و گفتاری را که شروه‌خوان انتخاب می‌کند، به شکلی با خصوصیات اخلاقی و روحی و حتی جسمی شخص از دست رفته تناسب داشته باشد.

## ۲. شروه

«شروه در اصطلاح موسیقی نوعی از خوانندگی است که شهری نیز گویند. و شروه‌خوان، آن است که به آهنگ شروه‌خواند.» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۴۲۴۸) واژه «شروه» را «صدای پا و آواز و آهنگ و بانگ» معنی کرده‌اند. شروه واژه‌ای است فارسی که با نام‌های شروه (Šarva)، شلوه (Šalva)، شربه (Šarba) (در ممسنی و کهگیلویه و بویراحمد)، شروی (Šarvi)، شروند (Šarvand) (در کهنوج کرمان)، شلوی (Šalvi)، شرفنگ (Šarfāng)، شرفه (Šarfa)، شرفاک (Šarfak)، شرفالنگ (Šarfālang)، شرفک (Šarfak)، شرفانگ (Šarfāng)، چروه (Čarva)، چروک (Čarvak) و چربه (Čarba) نیز خوانده شده‌است.

علاوه بر این نام‌ها، نام‌هایی مثل شهری، حاجیانی، شنبه‌ای (در دشتی و دشتستان) و غریبی و غربتی (در کرمان) و فایزخوانی را نیز (که باز در دشتستان و دشتی رایج است) باید بدین فهرست افزود. در سرزمین‌های بوشهر و هرمزگان نیز شروه به همین سوگ‌سروده‌ها گفته می‌شود.

«شروه، قدیمی‌ترین، مهم‌ترین و معروف‌ترین گونه آوازی، در موسیقی بوشهر است. به لحاظ لغت شناسی و اتیمولوژی می‌توان حدس زد که این آواز، دست‌کم از دوران هخامنشیان یا شاید حتی قبل از آن، در جنوب ایران و استان امروزی بوشهر رایج بوده‌است. قدیمی‌ترین رد و نشانه واژه شروه را می‌توان در زبان و ادبیات اوستایی یافت. شروه واژه‌ای است اوستایی از ریشه «شراو» به معنی آواز و سرودن و بخش دوم آن به معنی خوب است، که روی هم رفته به معنی «آواز خوب» می‌باشد. شروه، غالباً در مناطق روستایی استان بوشهر رایج بوده و از این رو می‌توان آنرا از «موسیقی روستایی» به شمار آورد که امروزه یکی از شاخصه‌های موسیقی آوازی استان بوشهر محسوب می‌شود.» (شریفیان، ۱۳۸۹: ۲۱)

«از عصر قاجار به بعد و بویژه بعد از اینکه اشعار محمد علی دشتی متخلص به (فایز) مورد توجه قرار گرفت، شروه‌خوانی نیز در کانون توجه عوام قرار گرفت. طوری که اگر رنسانسی را برای شروه‌خوانی قایل شویم، باید آن را در این دوره بررسی کنیم. پس از آن شهرت شروه و فایز از مرز روستاها به سایر شهرها و مناطق ایران نفوذ یافت. در این دوره اغلب شروه‌خوانی را «فایزخوانی» نامیدند؛ زیرا معمولاً در شروه‌خوانی از دوبیتی‌های فایز استفاده می‌شد.» (همان: ۲۱)

«شروه (Šarva)»، که به عنوان آواز دشتی و دشتستانی هم معروف می‌باشد، معمولاً بیت‌هایی است که با لحنی خاص در جنوب ایران (استان بوشهر و استان هرمزگان) خوانده می‌شود.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

هنر شروه‌خوانی یا فایزخوانی در حوزه جغرافیایی منطقه بوشهر، سابقه‌ای بیش از صد سال دارد. شروه بر وزن مروه، آواز غمگنانه و سوزناکی است که در مایه دشتی که زیر مجموعه دستگاه شور است، به صورت منفرد به وسیله شروه‌خوان اجرا می‌شود. شعر شروه، دوبیتی است و تنها سازی که می‌تواند شروه را همراهی کند «نی» است. ریتم شروه با شعر دو بیتی یا ترانه بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» که بحر هزج مسدس محذوف، یازده یا دوازده هجایی است، نزدیکی دارد. (رک. حمیدی، ۱۳۷۵: ۱۵)

دوبیتی که خود نمونه‌ای از اشعار هجایی تکامل یافته روزگار ساسانی و اشکانی است، یاد آور اشعار فهلوی یا فهلویات است که از زبان فهلوی یا پهلوی یا فارسی میانه رایج در غرب، مرکز و جنوب ایران شکل پذیرفته است و چون مردم این نواحی، در آن روزگار به زبان پهلوی یا فارسی میانه تکلم می‌کرده‌اند، شعرهای چند هجایی هم، بازمانده‌ای از آن زمان است که آن را فهلویات می‌گفته‌اند. سرودها، چامه‌ها، چکامه‌ها و بالاخره ترانه‌ها، ریشه در فهلویات دارند. (رک. همان: ۱۷) شروه در میان مردم جنوب، از چنان حرمت و عزتی برخوردار است که با دیدی عارفانه و مقدس به آن می‌نگرند و شروه‌خوانان، شروه را با مثنوی آغاز می‌کنند.

## ۲.۱. گونه‌های شروه در ایران

به طور کلی شروه را در جنوب ایران، براساس گویش و منطقه، به چندگونه تقسیم می‌کنند: الف) فارسی؛ در شهرستان‌های استان فارس به‌ویژه داراب خوانده می‌شود. شروه در روستاهای قره بلاغ فسای استان فارس، در جشن‌های عروسی و دیگر مراسم هم خوانده می‌شود. (رک. همایونی، ۱۳۴۸: ۲۴۶) شروه‌هایی که در شهرستان داراب خوانده می‌شود، همان‌هایی است که از دشتستان و دشتی و به‌طور کلی مناطق جنوب، سینه به سینه، زبان به زبان نقل شده و به داراب رسیده که بیشتر از فایز و دیگر شعرای این خطه است. ب) بوشهری؛ در بوشهر، شروه را در مایه دشتی می‌خوانند. این نوع شروه در استان خوزستان نیز رواج دارد.

ج) بلوچی و کرمانی؛ آن را در کرمان، بندر عباس، جاسک، جیرفت، کهنوج و... می‌خوانند. در کرمان، شروه به غربتی یا غریبی معروف است. فایزخوانی را در روستاهای کرمان به ویژه روستای میمند، با ساز می‌خوانند و به آن چار بیتو (چهار بیتی) می‌گویند.

د) لری؛ در میان عشایر ممسنی، شروه، بسیار معمول است و بدان موسیقی عزاست می‌گویند. در نزد عشایر لر خرم‌آباد، «علی دوسونه» یا «علی یوسونه» ترانه‌ای است که حال و هوای شروه‌های جنوب را دارد و حدیث تغزلات عاشقانه است. (رک. سیف زاده، ۱۳۷۷: ۷۰) اما در شهرستان کهگیلویه، شروه (شربه) چامه، سرود سوگ و عزا در آیین عزا و پرسه‌ عزیزان به خاک خفته است. در این منطقه، زنان شروه‌گو در خلال ابیات شروه، خصلت‌های خوب و پسندیده شخص درگذشته را چون مهمان‌نوازی، مهربانی، باایمان و متواضع بودن، مهارت در جنگ، سوارکاری، تیراندازی و شکار، برشمرده و به نوحه‌سرایی می‌پردازند. در مجالس شروه‌خوانی، ابتدا زن شروه‌گو و نوحه‌گر با آوای سوزناک و پرهیجان، اما خوش، شروه‌خوانی را آغاز می‌کند و همزمان، دیگر زنان مجلس با او شروه می‌خوانند و سرودهای خود را با گریه و هوی‌هوی (hovey, hovey) می‌آمیزند.

## ۲.۲. قالب شروه

در جنوب و به ویژه در دشتی و دشتستان، قالب شروه «دوبیتی» است. قالب شروه در کرمان (سیرجان)، گویش گیلکی، گویش اراکی، گویش کازرونی، گویش آذری و گویش لارستان نیز «دوبیتی» است. (رک. پناهی، ۱۳۷۹: ۱۹۴-۳۹)

قالب شروه در گویش کهن سمنانی «رباعی و دوبیتی»، گویش طبری یا مازندرانی «دوبیتی، سه بیتی و چهار بیتی»، در گویش تهران قدیم «غزل و دوبیتی» و در گویش لری «لری، بختیاری و لکی» «تک‌بیت و دوبیتی» است. (همان: ۱۴۹-۴۹)

## ۳. دسته‌بندی مضامین اشعار شروه در کهگیلویه

مفاهیم و مضامین اشعار شروه را با توجه به سن، موقعیت و دیگر ویژگی‌های متوفی می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:

۳. ۱. سوگ کودک

کچلو پامبه‌ای، پشت پانیری دقت و بوش گرو کوش مال‌امیری\*

cečelu papambai poš papaniri/ deq va bows gero kowš mał amiri.

بچه کوچک با پاهای نازک و نرم از پدرش خواست که برای او از منطقه مالمیر، کفش خریداری کند.

نه سویلت مورنی، نه ریشت درومه موقی ریش و سویل عمرت و سرومه

na sevilet murni na rišet daruma/ mowqaye riš o sevil omret va sar uma.

هنوز موهای ریش و سیبیلت پدیدار نشده‌اند و قبل از مشخص شدن موهای ریش و سیبیلت، عمرت به پایان رسید و جوان مرگ شدی.

کی بی‌ی بینمون نه‌ایه د روز دیری سر او، لو گرار بشورن طفل شیری

ki biyi beynemun naha ya de ruzi diri/ sare ow lowe řerar bešuren tefle řiri.

چه کسی هجران و جدایی بین من و تو انداخت که دارند لب آب، تو را غسل می دهند و از من جدا می کنند.

زر مال و پشت مال بازی بچه گونه هرچه که سیل ای زنم بچه مردمونه

zere mał o pošte mał baži bačagune/ harče ke seyl izanom bačey mardemune.

اطراف خانه کودکان مشغول بازی هستند. هرچه نگاه می کنم بچه خودم میان آن‌ها نیست.

۳. ۲. سوگ نوجوان و جوان

یه جوون نازکی بهسن و کجاوه بوی زلفش ایدمه می چویل و بایه

ya řavune nazeki bahsen va kařava/ buye zolfš idame mey čavil o baýa.

نعش جوان نازک پیکری را در کجاوه (تابوت) گذاشتند. بوی گیسوانش چون چویل و باده (گیاهان خوشبو و معطر) همه‌جا را عطر آگین کرده‌است. شاعر بوی زلف جوان متوفای خفته در تابوت را به بوی چویل و باده تشبیه کرده‌است.

قبرمه کاشی کنین، کاشی لاجوردی و جوونی مردمه نه و پیرمردی

\* نام دیگر شهرستان ایذه

qabrema kaši cenin kaši laĵavardi/ va ĵavuni mordeme na va piramerdi.

قبرم را با سنگ لاجوردی کاشی کنید؛ زیرا من جانم را در جوانی از دست دادم نه زمان پیری.

یه خلافی کرده حجله سیت نهسم و حنای شوشتری دهس پاته نرشم

ya xalafi kerdeme haĵla sit naba:som/ va hanaye šuštari da:s pata naraštom.

کار خلافی کرده‌ام و آن این است که برایت حجله بندان نکردم و با حنای شوشتری، دست و

پایت را رنگ نمودم.

دهسته دسم بیه و دهست کشم بو دهس تو بلگ گل، تسکین دلم بو

da:seta va da:som beye va da:set kašom bu/ da:se to balge ĵele taskine delom bu.

دستت را به دستم بده که آن را ببوسم؛ زیرا دست تو، برگ گل و سبب تسکین قلبم است.

جغله قواسفی و نر ای ورومه پرس مالل ای کنه و گل نی درومه

Ĵeyley qava safi va nar ivaruma/ pose małala icene va gel nidaruma.

جوان پیراهن سفیدی از تپه‌های عبور کرده‌است و می‌پرسید: آبادی‌ها کجا رفتند؟ درحالی‌که

آرام و قرار ندارد.

### ۳.۳. سوگ بزرگان ایل و ریش سفیدان

نر مه نر مه بزنین کلندی و گورم تا بیاین برسن فامیل مهربونوم

narmanarma bezanin kelandi va gurom/ tabeyayen berasen famile mehrabunom.

آهسته آهسته کلنگ به قبرم بزیند تا فامیل مهربانم بیایند و برسند.

ایلمون ترفقه به هر دریش یه جایه کی بره جمش کنه میر کوشه پایه

ilemun tarfaqaya har dariš ya Ĵaya/ ki beĴa Ĵa:meš cene mir kowša paya.

ایل و طایفه‌مان به خاطر مشکلات پراکنده شده‌است. چه کسی می‌تواند وحدت را بین ایل

برقرار سازد؟ تنها بزرگ و ریش سفید و سرور ایل آماده این کار است.

موقیه کشون کشون خواستتو و چایر چی ختون پیا ندا غیر عهد نایر

mowqaye kašun kašn xasentu va Čayer/ Či xetun peyya nada ğeyra ahye nayer.

زمان هرج و مرج و کشت و کشتار تو را به چادر و خیمه (جایگاه بزرگان برای حل مشکلات) دعوت کردند. فرد بزرگی مثل تو در هیچ دوره‌ای به جز عهد نادر شاه پیدا نشده است.

خوت سری خوت سروری خوت سری ایلی ایلی بی سره ای کنی، نکنی بمیری

xot sari xot sarvari xot sarey ili/ ila bi sara iceni naceni bemire.

خودت سرور، بزرگ و رئیس ایل و قبیله هستی. با مرگ تو، ایل بدون رئیس می‌شود. التماس

می‌کنیم که تو نمیری.

گله‌ته رورو بکن دش ولای تنگی نرشه جیا بکن بیش و تفنگی

galata rowrow bekon deš va laye tanŋgi/ nareša Ĵeya bekon beyeš va tefaŋgi.

گوسفندان را به طور منظم روانه کوه و کوهسار بکن. در ضمن نرها را جدا کن و بفروش و

تفنگ بخر.

### ۴.۳. سوگ روحانی

وری دهس نماز بگه او شو نهایی جامه‌رت کار مکیه من هونت نهایی

vari da:s nemaz bege ow šow nahaya/ Ĵamo:ret kar makaya mene hunat nahaya.

با آب شب‌مانده وضو بگیر. جانماز و مه‌رت را از مکه آورده‌اند و در خانه‌ات است.

یه سی مومنی سرش و نمازه جا مهرش تبرک خشه [وش] ای برازه

ya sey momeni sareš va nemaze/ Ĵamo:reš tabarek xeše vaš iberaze.

سید مومنی دارد نماز می‌خواند. سجاده و مهرش تبرک شده و شایسته خودش است.

قرانت دوال بری قلمت ولا شد تقصیر نه تی ایما نه تقدیره خیا شد

qoranet devaḷ beři qalamet valašod/ taxisir na tey imane tydira xeyašod.



بررسی شروه‌خوانی و شروه‌سرایی به گویش لری در شهرستان کهگیلویه ۱۶۳

با مرگت، قرآن، کتاب الهی از تو جدا و قلمت هم گم شد. ما مقصر این کار نیستیم. این سرنوشت الهی است.

آغییل اومرن خوت نیسی و باشو وردارم دهسی گلی برم و نهاشو  
aʔeyal umaren xot nisi vabaʃu/ vardarom da:sey ʔeli beʔam va nahaʃu.

آغی‌ها (نام طایفه‌ای است) از راه رسیدند و شما همراه آنها نیستید. دسته گلی بردارم و به استقبال آن‌ها بروم.

نونم و مشد یا و کربلایه رفتن و اومینت و دهس خیایه  
nownom va maʃaʔe ya va karbelaya/ ra:tan o umayanet va da:s xeyaya.  
نمی‌دانم برای زیارت امام رضا (ع) روانه مشهد مقدس شده‌ای یا این‌که به شهر کربلا سفر کرده‌ای. یار و یاور تو در این سفر خداوند باشد.

### ۳. ۵. سوگ شهید

سوزینی من لشکری چه نشونه داری آرپیچی سر کولته، تیر و کله داری  
sowziney mene laʃkari ʔe neʃuna dari/ arpiʔi sare kulete tir va kala dari.  
ای رزمنده سبزجامه (یا سبزچهره) که میان لشکر هستی چه نشانه‌ای داری؟ آرپیچی روی دوشت و نشانه تو این است که تیر به سرت خورده‌است.

قیت و قطار خشه، کولت و مسلسل بنکوته نجات بیه، خوت بشی و سنگر  
qayet va qatar xaʃe kulet va mesalsal/ bonkuta neʃat beye xot beʃi va sangar.  
قد و قامت شایسته قطار و مسلسل است. لشکرت را نجات بده و خودت در سنگر بنشین.

صحرائه سوار گرو کله بسیجی تلفون زنگ ای‌زنه فرموندنه نیسی  
sahrana sovar gero ke:lala basiʔi/ telefon zaŋg izane famondana nisi.  
صحرا را سواران جنگی و قلعه‌های کوه‌ها را بسیجیان در دست گرفته‌اند. تلفن به صدا درآمد که فرمانده گم شده‌است.

آمبولانس لیکه ای‌زنه شهیدل سه تاین یکیشون از مال خمون دوتا و سپاین  
ambulana lika izane šahiḍal setayan/ yakišun va maḷ xemun deta va sepayan.  
آمبولانس شروع به آژیر کشیدن کرده‌است و دلیل سرو صدای آمبولانس این است که سه تا  
شهید آورده‌اند؛ یکی از شهدا از محله خودمان و دو شهید دیگر هم سپاهی هستند.

### ۶.۳. وصف و سوگ عروس و داماد

رخت دوما و بویگ من باغچمونه عروسش ممسنی دوما آخمونه  
raxte дума o bavig mene baγčamune/ aruseš mamasani дума a xemune.  
لباس‌های عروس و داماد داخل بقچه است. عروس از شهرستان ممسنی و داماد هم از طایفه  
خودمان است.

حیله عروس دوما پایه ش من اویه نامحرم تیشو نره تی یارش و خویه  
heylaye arus дума payaš mene owya/ namahram teyšu nara tey yareš va  
xowya.  
حجله عروس و داماد لب رودخانه است. شخص نامحرم نزد آن‌ها نرود؛ زیرا داماد کنار یارش  
خوابیده است.

نو عروس و نو دوما رهتن گل بچینن بارونه وشو گرو نهلشت یک بوینن  
now arus o now дума ra:ten gol bečinen/ baruna vašu gero nahlešt yak  
bevinen.

تازه عروس و داماد برای چیدن گل به باغ رفتند؛ در همان لحظه بارانی باریدن گرفت و سبب  
شد که به آرزوی خود نرسند.

مال کر بار کرده بی بهس و ممیله خش یارش ای چینن سر گمب چویله  
maḷe koř bar kerda bi be:s va mamila/ xeš o yareš ičinen sare gombe čavila.  
ایل داماد کوچ کرده بود و در منطقه سردسیر اقامت کردند. خودش و یارش، باهم قسمت های  
زیبای گیاه خوش بوی چویل را می چینند.

مه خواسم دومات کنم ا بالات کنم ناز حکمه تهرون او مه بی بردنت و شیراز

بررسی شروه‌خوانی و شروه‌سرایبی به گویش لری در شهرستان کهگیلویه ۱۶۵

mo xasom dumat cenom a ba'at cenon naz/ hokma tehrun uma bi bordenet va širaz.

خواستم تو را داماد کنم و به تو بنامم؛ اما حکم از تهران آمد و تو را به شیراز بردند.

### ۷.۳. وصف و سوگ مردان جنگ جو

یه قطار و قیته، یکی و گردن غشن دشمن رسی خوت بشین و سنگر

ya qatar va qayete yaki va gardan/ yešene dešmen rasi xot bešin va sangar.

قطاری به قد بسته‌ای و یکی هم به گردن آویزان کرده‌ای. افراد دشمن از راه رسیدند، سریع وارد سنگر شو.

تفنگ توپخونه بزن و کولت سرخنت شهنه ای‌زنه، داره قبولت

tefange tupxunata bezan va kulet/ sorxanet šehna izane dare qabulet.

اسلحه توپخانه را از شانه‌ات آویزان کن و آماده باش. اسب سرخ رنگت شیبه می‌زند و تو را شایسته و سزاوار خود می‌داند.

تفنچین ره و که کاردش مُنده هونه [مو] نونم و چه ای‌بره سر پازنونه

tefaŋč'i ra: va ko: kardeš monde huna/[me] nownom va če ibeše sare pazanuna.

شکارچی به کوه رفت در حالی که کارد و چاقو را جا گذاشته‌است. نمی‌دانم سر قوچ و بزهای نر را چگونه می‌برد؟

سر چشمی برفکون کره کشته دیرم ار دبی کر بیمی پلمه ای‌بریم

sare češmey barafakun keša košta dirom/ ar dayey koš biyemi palma ibešiyom.

نزدیک چشمه برفکون (نام چشمه‌ای است) آن مرد بزرگ و دلیر را کشته دیدیم. اگر خواهر او بودم گیسوانم را می‌بریدم.

سیای برنو ایا چت بی نگرهتی بدبختیت هم یه بی برنوته فروهتی

seyaye beñow iy a čet bi našero:ti/ baðbaxtit ham ye bi beñowta fero:ti.

صدای تفنگ برنو می‌آید؛ چرا فرار نکردی؟ بدبختی تو، فروش تفنگ برنو بود.

تفنگ ککای جونیم قنداغش و خینه مونونم خین خسه اخین کهینه

təfaŋge cacay Junim qondaɣeš va xine/mo nownom xine xeše a xine cehine.

قنداق تفنگ برادر عزیزم آغشته به خون است. نمی‌دانم خون خودش است یا خون شکار

کوهی؟

مجلست زیه بی چقد خشم اومه دیرمت نهی غشن لرزی وم ورومه

maĴleset zeya bi çeqađ xašom uma/ diremet nahey ɣešen larzi vam varuma.

مجلست را برگزار کرده بودی و خیلی خوشم آمد؛ اما وقتی تو را در جنگ جلوی لشکر دیدم،

به لرزه افتادم. (می‌دانستم که کشته می‌شوی)

### ۳. ۸. سوگ زن و مادر

دایی ای دایی دایی مهربونم بل میناته بیم سی سایبونم

dayi ey dayi dayi mehrabunom/ bal minata beye si sayabunom.

مادر، ای مادر، مادر مهربانم، گوشه‌ای از روسری‌ات را به من بده که برایم سایبانی باشد.

بره و سیل ماللمو گلهت ای کنه غار عربی شیر ای زنی مشکت پوس بلغار

beřa va seyle malalemu galat icene ɣar/ arabi šir izani mašket puse bolɣar.

ای مادر، بیا به تماشای ایل و طایفه مان و ببین که چگونه گوسفندان در جایگاه قرار گرفته‌اند.

آه و افسوس که همانند زنان عرب، شیر می‌دوشیدی و دوغ را آماده می‌کردی و پوست مشکت هم

از جنس پوست ساخت بلغارستان بود.

دویی ای دویی و ت نی گهم دا چی بری میش کههی ورداشتیم و دیندا

dowyi ey dowyi vat nigohom da/ ĉi barey miše cehi vardaštım va dında

مادر، ای مادر، دیگر به تو مادر نمی‌گویم؛ زیرا خودت از این دنیا رفتی و من را همانند بره

میش کوهی تنها گذاشتی.

دیری ای دیری دیریمون گروه چی زهره و مشتری سالی بینمونه

diri ey diri dirimun gerune/ ĉi zohra va moštari sali beynemune.

ای مادر، فاصله بین من و تو همانند فاصله بین سیاره زهره و مشتری بسیار زیاد است.

#### ۴. برخی آیین‌های شروه‌خوانی

در مرگ عزیزان (جوانان، داماد، عروس و...) لباس سیاه پوشیده و گیسوان را پریشان می‌کنند؛ گاهی یک یا دو گیسو را که در گویش محلی بدان پل (pal) می‌گویند، می‌برند و با آن گیسوان بریده، با پای برهنه، شروه و سرود مرگ می‌خوانند و به سوگواری می‌پردازند؛ اقوام نزدیک اغلب، صورت خود را با ناخن خراشیده و سر خود را به دیوار می‌کوبند؛ یا بر روی زمین دراز کشیده و خاک به سر و صورت خود می‌ریزند و یقه خود را پاره می‌کنند (البته این رسوم امروزه تقریباً از بین رفته یا تداول آن کم شده است). این نوع رفتارهای آیینی ظاهراً در گذشته هم سابقه داشته است: در شاهنامه فردوسی در مرگ سیاوش آمده است:

«همه بندگان موی کردند باز      فرنگیس مشکین کمند دراز  
برید و میان را به گیسو بیست      به فندق گل ارغوان را بخست»

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۵)

#### ۵. قالب اشعار شروه

شروه در منطقه کهگیلویه و بویراحمد غالباً در قالب تک‌بیت‌های پراکنده سروده شده‌اند. هر بیت قافیه مستقل و جداگانه‌ای دارد. اکثر اشعار شروه قافیه دارند و ردیف هم در تعدادی از آنها دیده می‌شود.

و ملا بیو بشین ساعتی کنارم      شول جمه بخون قارون و مزارم

va mela beyow bešin saati va kenarom/ šowvale Ĵema bexun qarun va mazarom.

ای ملا (باسواد) بیا و ساعتی کنار قبرم بنشین و شب‌های جمعه برایم قرآن بخوان.

## ۶. وزن شروه

ابیات شروه دارای وزن سنگین و به‌خصوصی است. در این اشعار، وزن‌ها با عروض فارسی و عربی سازگاری کاملی ندارد و کم و بیش تعداد هجاهای آن‌ها برابر است و به همین دلیل با اشعار هجایی پیش از اسلام یا پیش از عروضی شدن شعر سازگارتر است، به‌ویژه این‌که این اشعار با لحن و آهنگ خوانده می‌شود و به دلیل همین ویژگی‌های خاص این گونه اشعار، تعیین وزن عروضی و بحر آن‌ها دشوار و ناممکن است. اوزانی که از تقطیع آنها به‌دست آمده‌است، با اوزان رایج عروضی فارسی مغایرت دارد؛ اما وزن و موسیقی ابیات چنان آشکار است که به آسانی از گونه‌های دیگر اشعار ایل تمیز داده می‌شوند.

## ۷. سرایندگان شروه

سرایندگان شروه‌ها مشخص نیست. این اشعار، اغلب نسل‌به‌نسل و سینه‌به‌سینه به ما رسیده‌است و پیشینه سرایش آن‌ها، مانند سایر گونه‌های شعر محلی، مجهول است. سرایندگان برخی دیگر، زنان شروه‌خوان محلی‌اند که اغلب فاقد اسم و رسم و شهرت می‌باشند.

## ۸. بدیع در شروه‌ها

اگرچه این نوع اشعار محلی برای اغراض خاصی به‌وجود آمده‌اند و به‌احتمال زیاد، سرایندگان آن‌ها از پشتوانه ادبی قوی برخوردار نبوده‌اند، تأمل در بافت این نوع ادبی نشان می‌دهد که شاعر به بسیاری از ظرایف و دقایق ادبی هم توجه می‌داشته‌است. استعاره، تشبیه، مراعات نظیر، تضاد و کنایه از جمله آرایه‌هایی است که در شروه‌ها به فراوانی دیده می‌شود.

### ۸.۱. تشبیه

یه جوون نازکی بهسن و کجاوه      بوی زلفش ای دمه می چویل و بایه

ya Ĵavune nazeki ba:sen va kaĴava/ buye xolfeš idame mey Čavil o baya.

جوان خوش اندامی را به کجاوه (تابوت) گذاشته‌اند؛ بوی زلفش هم چون چویل و باده (نام گیاهی خوش‌بو) می‌دمد.

سراینده بیت بوی زلف جوان مورد نظر را به بوی چویل و بایه که هر دو گیاه خوشبویی هستند تشبیه کرده است.

### ۲.۸. مراعات نظیر

یه خلافی کرده‌مه حجله سیت نبهسم و حنای شوشتری دهس پاته نرستم

ya xalafi kerdeme hajla sit naba:som/ va hanaye šuštari da:s pata naraštom.

خلافی کرده‌ام و آن این است که حجله برایت نبستم و با حنای شوشتری دست و پایت را رنگی نمودم.

مراعات نظیر: حجله، حنا، دست و پا

### ۳.۸. تضاد و کنایه

شو و زنجیل غمم روز و بی نوایی حسرت خال لووت من برده و گدایی

šow va zanjile γamom ruz va binavayi/ hasrate xale lowvet mena borde va gađayi.

شب هنگام، غم هجران تو همانند زنجیری مرا اسیر و دربند نموده و روز به بی نوایی رسانده‌است؛ افسوس که خال لب تو مرا به دریوزگی کشانده‌است.

تضاد: شب و روز

### ۴.۸. استعاره

و بهار نومده و مه بیده بیغار همه و سیل گلن مه و سیل پیوار

va bahare nowmađa va mo biđe biγar/ hama va seyle Jelen mo seyle pivar.

بهار نیامده برای من خزانی بیش نیست. همه به گل نگاه می‌کنند و من به علف‌های خشک- شده نگاه می‌کنم.

گل: استعاره از معشوق و یار

### ۹. نمونه‌های دیگر اشعار شروه

در این ابیات که به‌راستی، سوزها و غم و یاد بودها نهفته‌است، زن نوحه‌خوان که سردستگی و کارگردانی سوگواران را دردست دارد و گاهی در میان دستۀ زنان، نقش بیشتری دارد، به اشعار و

سبک زیر، نوحه و زاری آغاز می‌کند و دیگر زنان، پاسخ داده و یا به سر و سینه می‌کوبند و در رده خود، به رقص مرگ و یا شیون می‌پردازند.

زن سرگروه (سرخوان) با خواندن این اشعار، چنان شنوندگان سوگوار را می‌گریاند که در کمتر جایی این گرمی و سوز دیده می‌شود. زن سرخوان در رده زنان در چرخش و تاب خوردن سوگواران می‌گوید:

قَدَه بَهَس، قَطَارَه بَهَس، حِلَه زَه زَنَارَه مه گهتم سفر مَزَن رِی وَرِی ستاره

qaḏa ba:s qatara ba:s hela za zenara/ mo go:tom safar mazan ri va ri setara.

کمر و قطار را بست. زناره (بند جقه و لباس) را حله زد. من به او گفتم که روبه‌روی ستاره، سفر مزن که مبارک نیست.

شیون و گروه خشه، هم گروه ندارم بروم و مال بوم کَسَلَمَه بیارم

šivan va ĩeru xaše mo ĩeru naḏarm/ beravom va male bowm kasalma beyarom.

شیون کردن گروهی خوب است؛ من گروه ندارم، نزد خاندان پدرم بروم و کسانم را بیاورم.

هوی، هوی

hovey hovey

آه و افسوس.

حکیمه شیراز بیار، جراحی و تهرون تا درد کاکای خمه، بکن درمون

hakima širaz beyar ĩarāhi va tehrun/ tadarde kakay xema becene darmun.

پزشک از شیراز و جراح از تهران بیاورید تا درد برادرم را درمان کند.

هوی، هوی

hovey hovey

آه و افسوس.

و سوگ به همین سبک ادامه می‌یابد. گاهی شعر شروه از زبان شخص متوفی بیان می‌شود؛

مانند:

سَرِ تابوتم بکش دسمال هف رنگی کنار دهمس بنه پیشتو و تفنگی



Sare tabutom bekaš dasmał haf raŋgi/ kenare da:som bene pištow vo tefaŋgi.

سر تابوتم دستمال هفت رنگ بکشید و کنار دستم اسلحهٔ کمری و تفنگم را بگذارید.

هی شهرگل، شهرگلی

hey šahragol šahra ʃeli

افسوس که بدبخت و بیچاره شدیم. وای بر این مصیبت.

تفنگ و قطارمه بنه من مزارم رقم و مدال مه بنه هم کنارم

tefaŋg o qatarema bene men mazařom/ reqam o madalema bene ham kenarom.

تفنگ و قطارم را میان مزارم بگذارید. مدال و نشانه‌های افتخارم را هم کنارم بگذارید.

هی شهرگل، شهرگلی

hey šahragol šahra ʃeli

افسوس که بدبخت و بیچاره شدیم. وای بر این مصیبت.

و سوگ به همین سبک ادامه می‌یابد.

مردل گپو گپو جاشو من مزاره مردن مردی چی مو، غصی نداره

merdale gapu gapu ʃašu men mazare/ mordane merdi či mo ʃesey naðare.

مردان بزرگ جایشان در مزار است. مردن مردی چون من غصه ندارد.

هی واویلا شاهی مرده

hey vaveyla šahi morde

آه و افسوس که پادشاهی (مرد بزرگی) مرده‌است.

کر جونیم، غصه مخه، مرگ او مه کمینم هر وی که مو بمیرم تو سی جانشینم

ceře ʃunim ʃesa maxa: marg uma kaminom/ har vey ke me bemirom te si ʃanešinom.

پسر عزیزم، غم و غصه نخور که مرگ به کمین من آمده‌است. هرگاه که من بمیرم تو جانشین من هستی.

هی واویلا شاهی مرده

hey vaveylašahi morde

آه و افسوس که پادشاهی (مرد بزرگ) مرده‌است.

خواننده که با خواندن نوحه‌های غم‌انگیز سوگواران را به گریه و زاری وامی‌دارد، در لابه‌لای شروه‌های خود، یادی نیز از جوانان ناکام می‌نماید. در این مواقع، چند سرود موسوم به شیرداماد (که ویژه عروسی و دامادی است) می‌خوانند و زنان جوان‌مرده را به یاد از دست‌رفتگان خود می‌اندازند. سپس شریه خود را دنبال نموده و با آهنگ جان‌سوزی ابیات را می‌خوانند و دیگران هم با نیم‌بیت‌ها (هوی هوی و...) پاسخ می‌دهند.

#### ۱۰. نتیجه

شروه‌ها، بخش مهمی از اشعار عامیانه مناطق مختلف ایران را دربردارد و در نقاط مختلف دارای مضامین متفاوت است؛ به طوری که گاهی به اشعاری که در عروسی‌ها خوانده می‌شود، گاه به اشعار عاشقانه و گاه به سوگ‌سرودها، شروه می‌گویند.

شروه در کهگیلویه غالباً به سوگ‌سرودهایی اطلاق می‌شود که به مناسبت مرگ اشخاص، معمولاً به وسیله زنان خوش‌صدا و با لحنی بسیار غم‌انگیز و تأثیرگذار خوانده می‌شود. مضمون این اشعار برای سنین، جنسیت‌ها و طبقات مختلف متفاوت است. نکته قابل تأمل در این نوع ادب محلی آن است که به هر بهانه شروه خوان سعی می‌کند از دو موضوع سخن بگوید: عشق و دلآوری. در این شروه‌ها هیچگاه دیده نشده که از دانش و تقوای کسی سخن به میان آورده شده باشد. همین امر می‌رساند که گونه شروه یکی از بهترین نوع ادبی است که فرهنگ خاص منطقه در آن گنجانده شده است.

اشعار شروه، از نظر وزن به اشعار هجایی پیش از اسلام، شباهت دارد. قالب و تعداد ابیات شروه غالباً متنوع است. گاه شمار ابیات شروه، یک یا دو بیت و گاهی بیشتر از این است. گوینده این آثار شخص معینی نیست؛ بلکه گفته‌هایی است که سینه به سینه نقل شده و يك منبع و ماخذ بیش ندارد و آن حافظه توده مردم است.

### کتاب‌نامه

۱. پناهی سمنانی، محمد احمد، ۱۳۷۹، دوبیتی‌های بومی سرایان ایران، سروش، تهران، چاپ اول.
۲. حمیدی، سید جعفر، ۱۳۷۵، آینه شروه‌سرای، ققنوس، تهران، چاپ اول.
۳. رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۰، انواع شعر فارسی، نوید، شیراز، چاپ دوم.
۴. سیف زاده، سید محمد، ۱۳۷۷، پیشینه تاریخی موسیقی لرستان، افلاک، خرم‌آباد، چاپ اول.
۵. شریفیان، محسن، ۱۳۸۹، موسیقی بوشهر در عصر باستان، آینه کتاب، تهران، چاپ اول.
۶. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، شاهنامه، سعید حمیدیان، داد، تهران، چاپ دوم.
۷. میرنیا، علی، ۱۳۶۹، فرهنگ مردم، پارسا، تهران، چاپ اول.
۸. همایونی، صادق، ۱۳۴۸، یک هزار و چهارصد ترانه محلی فارس، کانون تربیت شیراز، شیراز، چاپ اول.